

آن به تمام روابط و مناسبات اجتماعی، اداری، تحصیلی، شغلی و امنیتی نسبت به تمام شهروندان یک جامعه کشیده می‌شود. همچنین، عدالت اجتماعی تنها در توزیع برابر یا عادلانه کالاها و مواهب مادی و اقتصادی خلاصه نمی‌شود. اگر کار و زحمت و صداقت و کفایت و صلاحیت تمام شهروندان، به اندازه و نسبت واقعی اثر اجتماعی آن در جامعه، در نظام اداری، دولتی و خصوصی، و در ساختار سیاسی و تصمیم‌گیری جایگاهی نداشته و تبعیض و امتیازات گروهی و فردی بر آن سایه بیندازد، عدالت اجتماعی همان قدر مخدوش شده است که در نابرابری توزیع درآمدها و بهره‌مندیهای اقتصادی. اگر در ساختار سیاسی، حقوق و آزادیهای قانونی مردم نیز بدون تبعیض رعایت نشود، عدالت اجتماعی ضایع شده و ظلم در جامعه گسترش می‌یابد. به این دلیل است که به نظر این راقم، وجود عدالت عام یا اجتماعی در جامعه، هم متضمن آزادی و امنیت اجتماعی است و هم ضامن سلامت و بقا و ترقی و تعالی جامعه.

نتیجه

با دقت در مطالب فوق، در کنار شاخص اقتصادی امید به زندگی که در ادبیات توسعه مرسوم است، شاخص امید به آینده نیز باید به عنوان معرف و نمادی از کیفیت و ماهیت روابط درونی جامعه و میزان پیشرفتگی و پایداری و اقتدار آن، مورد لحاظ و اتکای پژوهشگران، تحلیلگران امور اجتماعی و سیاسی، مدیران، برنامه‌ریزان و سیاستگذاران جامعه قرار گیرد. اما این نکته که چگونه می‌توان این شاخص مهم را به صورت کمی مدون کرد، بر عهده کارشناسان اجتماعی است. اما تا آن هنگام که امکان سنجش عینی و شناخت اوضاع و احوال جامعه و ملت و مملکت و ارزیابی سیر آن و میزان انطباق سیاستها و رفتارها و حتی بینشها با این وضع و حال برای کارشناسان فراهم نشود، آنان در این امر موفق نخواهند بود.

در عالم واقع و حوزه عمل سیاسی - اجتماعی، جناحهای درگیر و رقبای قدرت معمولاً تمام هم و غمشان صرف شناخت و مراقبت رقیبان یا مخالفان قرار می‌گیرد و از اینکه کل جامعه و کشور و نظام و حاکمیت در کدام مسیر پیش می‌رود، غافل‌اند. و زمانی بیدار می‌شوند که کار از کار گذشته و همه چیز فرو ریخته باشد، و ملک و ملت ظرفیتها و فرصتها و توانمندیهای تاریخی بسیاری را از دست داده باشد.

این نویسنده به تمام علاقه‌مندان و دلسوزان بقا و ترقی و اقتدار سرزمین ایران و ملت ایران و به مقامات و مسؤولان نظام حاکم، متواضعانه عرض می‌کند که در حول و حوش خود، و در محتوای حوادث و اتفاقات و جریانات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی که با دخالت، فرمان و تصویب ایشان صورت می‌گیرد، نظر کنند. اگر دو عامل فوق، یعنی نظارت و تصحیح مستمر و عدالت اجتماعی را در بطن این جریانات موجود و حاضر می‌بینند، می‌توانند به آینده و بقا و اقتدار خود آمیدی داشته باشند. مردم و شهروندان نیز می‌توانند از اطمینان و دلخوشی برخوردار باشند. اما مطمئن باشید که اگر چنین نیست سنن و قانونمندیهای جهان هستی که دو عامل فوق، از آن جمله‌اند، کار خود را خواهد کرد.

مقامات و مسؤولان و زورمنداتی که به هر بهانه، عوامل فوق را زیر پا می‌نهند، نمی‌دانند که از این طریق آینده خود و ملت و میهن و نظام را، در تاریکی فرو می‌برند:

الم ترّ الی الذین بدّلوا نعمة الله کفراً و احلّوا قومهم دارالبوار

Reza.Golshahan.com
www.KetabFarsi.com

برخی نگرانیهای خطیر ملی:

۱) قوه قضایه، گروههای فشار*

پایان موفقیت‌آمیز کنفرانس سران کشورهای اسلامی در تهران، از جهات مختلفی می‌تواند امیدبخش باشد. اول آنکه مجموعه کشورها و ملت‌های مسلمان، پس از یک دوران کم و بیش طولانی از تلاطم و تفرقه، می‌روند که دورانی از وحدت‌گرایی و تفاهم را تجربه نمایند و این خود می‌تواند در جهت تحقق آرمان دیرینه اتحاد مسلمین امیدآفرین باشد. دوم آنکه مسئله فضای تفاهم و وحدت بین دول در داخل کشور ما مطرح می‌شود و حاکمیت یا لااقل قوه مجریه آن سعی دارد در طرح و تحقیق عوامل و لوازم این چنین فضای وحدت و تفاهم نقش مؤثری داشته باشد و این نکته روشن می‌کند مواضع متقابل با سایر کشورها باید به سوی تصحیح و تشنج‌زدایی پیش برود و چهره‌ای که از اسلام و انقلاب و ایران بر اثر برخی عملکردها و خامیها ترسیم شده بود تغییر نماید. همچنین امیدواریم تأثیری که نتایج این کنفرانس بر بینشها و روشهای مقامات و مسؤولین داخلی کشور می‌گذارد، امور داخلی را هم به سمت بهبود و تحول متعالی پیش ببرد.

در جلسه افتتاحیه کنفرانس، آقای سیدمحمد خانمی رئیس محترم جمهوری، درباره سیاستها و روشهای ملل اسلامی مطالب مهمی ایراد نمودند که طی آن الگوی رفتار و مناسبات همه کشورهای اسلامی در امور داخلی و روابط فیما بین، پیشنهاد شده بود. این الگوی پیشنهادی که همان مفهوم جامعه مدنی مألوف را می‌رسانید، بر اساس مفاهیمی چون تکرر، گفت و گو، تفاهم، وحدت بر سر مشترکات در عین حفظ هویت خاص، بنا شده است. و راه معقول و کارآمد آن، پذیرش تکرر در درون جامعه مسلمین

* این مقاله در نشریه ایران فردا، شماره ۳۹، دی ۱۳۷۶ چاپ شده است.

جهان، گفت و گو، تفاهم و وحدت منافع و مصالح مشترکی که از این رهگذر ایجاد می‌شود است. و چنین پیشنهاد کردند که ما ملل اسلامی، هر یک در درون خود یک جامعه مدنی بسازیم. قریب به همین مضامین را در شب قبل از جلسه افتتاحیه ریاست کمیسیون سیاسی کنفرانس و معاون امور حقوقی و بین‌المللی وزارت خارجه آقای دکتر ظریف، به گوینده سیمای جمهوری اسلامی اظهار نمود. ایشان نیز مسئله بهبود و توسعه هر چه بیشتر در روابط بین ملل و دول اسلامی را موکول به گفت و گو و تفاهم در جهت نیل به وحدت قلمداد کرد. بنابراین به نظر می‌رسد که دست کم قوه مجریه نسبت به این الگو در داخل کشور و در روابط میان ملل و دول اسلامی جازم و مصمم است.

طرح این نکات، بسیار درست و بجاست و حکایت از تغییر و تحول یا وضوح و شفافیت در روابط ما با کشورهای اسلامی می‌نماید. و اینکه، ما داعیه سرکردگی (هژمونی) نسبت به ملل اسلامی و ام‌القرای عالم اسلام، یعنی مرکز و قطب رهبری‌کننده کل مسلمین جهان را نداریم یا در صدیدیم که آنرا رها کنیم و با ملل دیگر مسلمانان از موضع برابر و برادر روبرو شویم. به نظر ما، این تحول می‌تواند فضای منطقی و محکمی برای پیشرفت و توسعه و تعمیق روابط بین ملل اسلامی فراهم سازد و آرزوی دیرینه اتحاد مسلمین را از رویا به سوی تحقق پیش ببرد. پس از جهت فرم و محتوی بیانات ایشان بسیار مثبت و مفید است. اما در مورد فضا و زمان طرح این مطلب و همچنین مضامینی که ایشان در برنامه‌های انتخاباتی خود ارائه داده و تاکنون نیز در فرصتهای مختلفی اعتقاد و موضع صمیمانه خود را نسبت به آن ابراز داشته‌اند، سوالات و ابهاماتی وجود دارد. دولت یا هیأت حاکمه در هیچ کشوری به تنهایی در قوه مجریه خلاصه نمی‌شود. از طرف دیگر در کشور ما، متأسفانه یک دولت و یک سیاست حکومت نمی‌کند. پس نگاه ما به همه قوا و به خصوص نیروهای مؤثر و تصمیم‌گیرنده داخلی است (که مورد پشتیبانی اقلیت بسیار ضعیفی از مردم است ولی در تعیین و جهت بخشیدن به سیاستهای داخلی و خارجی، غالب و تعیین‌کننده می‌باشند). اگر وحدت و انسجام بین قوه مجریه فعلی و قوای مقننه و قضاییه و یا دولتهای غیررسمی دیگری که هم‌اکنون در کشور ما موجود است، تبدیل به تفرقه بین قطبهای قدرت شود، کشور دچار چند نظام می‌گردد. ولی این یک سنت نظام هستی است که مجموعه‌های چند نظامی در میان مدت نمی‌توانند به بقای خود ادامه دهند. زیرا که ضرورتاً یا به سوی کشمکش دائم و فزاینده‌ای بین نظامهای رقیب پیش می‌روند که محصول آن، هرج و مرج و تضعیف و انحطاط مستمر است؛ یا به سمت غلبه و تسلط یکی از نظامهای موجود و رقیب بر سایرین. در این فضای چند نظامی، معمولاً قدرت، به ویژه در ابعاد سیاسی و نظامی آن، تعیین‌کننده است و لذا، غلبه یک نظام، بر سایر نظامها از راه قدرت، به سوی قهر و غلبه و اعمال سیطره و سرکوب و حذف سیاسی، حتی فیزیکی، اصحاب دیگر نظامها میل می‌کند. پس کشور چنددولتی، یا ملت چند نظامی، سرنوشت مقدرش این است که یا بسوی هرج و مرج

و تنازع داخلی و انحطاط و ضعف و فروپاشی برود و یا به سوی استبداد و حاکمیت مطلق یک نظام. و این دو حالت، هیچ کمکی به وحدت و انسجام درونی جامعه و گرایش دادن جامعه به سوی مدنیت و جامعه مدنی نمی‌کند. در تاریخ ملت ما، توالی استبدادهای متمرکز و خشن یا ملوک‌الطوایفیهای متعدد و رقیب، در طول چندین قرن متوالی، سبب شده است که نه فقط پیوند و الفت بین گروه‌بندیهای اجتماعی که لازمه جامعه مدنی است، کم‌رنگ شده، بلکه تعلق خاطر و وحدت این گروه‌ها را با کل جامعه یا ملت و مبین به میزان وسیع کاهش دهد. و روی هم رفته، این شرایط و سابقه تاریخی سبب شده است که در کشور ما، بخش عمومی، یا بخش واسط بین دولت و فرد - که بستر تشکیل و تکوین جامعه مدنی می‌باشد، هیچوقت نتواند به رشد و تکامل دست بیابد، به این جهت هر آن کس که اندیشه تحقق جامعه مدنی را در سر دارد، بایستی به این سابقه تاریخی ملت ایران و موجودیت فرهنگی و اجتماعی حاصل از آن، آگاه باشد. تکوین جامعه مدنی در یک ملت یا کشور، تنها یک تصمیم اداری - اجرایی نیست که بتوان تصمیم گرفت و اجرا کرد یا دولت عهده‌دار آن شود. در کل جامعه یا ملت، دولت یک جزء یا زیرمجموعه است. بنابراین باید موانعی که جنبه تاریخی یا ساختاری یافته‌اند و مشکلات و ممانعتها و مخالفتهایی که از جانب نیروها و گروه‌بندیهای اجتماعی ایجاد می‌شوند، شناسایی، تفکیک و برای برخورد با هر یک، برنامه‌های اندیشیده و کارشده‌ای فراهم شود و این کاری است درازمدت که محتاج تحقیق و پیگیری و مداومت و تحولات فرهنگی، اجتماعی و حتی اقتصادی فراوانی است تا به تدریج زمینه‌ها و بسترهای جامعه مدنی شکل گیرند. این برنامه امری است اصولاً و ماهیتاً ملی یا مردمی و نقش دولت در این میان آن است که اولاً موانع اداری - سیاسی آن را رفع نماید و ثانیاً به دلیل امکانات خود در تحقیق، برنامه‌ریزی و نظارت از راه دور، حضور فعال و ارشادی داشته باشد.

لازم به تذکر است که ماهیت یا ساختار درونی هر پدیده‌ای بر روی روابط خارجی آن تأثیر گذاشته یا در تأثیر متقابل پدیده با محیط خود را نشان می‌دهد. موجودات اجتماعی و ملتهای مستقل نیز نمی‌توانند از این قانون مستثنی باشند. اگر در درون یک ملت مفاهیم و نهادهای جامعه مدنی مثل اصل تکرر، گفت و گو، مسالمت، تفاهم و وحدت‌جویی تکوین و رشد نیافته باشد یا بینشهایی در میان آنان رایج شود که منافی اصل برابری و برادری مردمان باشد و این بینشها و ادعاها غلبه و سیطره بیابند؛ آن ملت در روابط خارجی خود با ملل و دول دیگر، اعم از هم‌کیشان یا غیر آن، نیز قادر نخواهد بود به اصل گفت و گو و مسالمت و وحدت وفادار بماند. این گونه بینشها در داخل کشور ما، زنده و فعالند. هم‌اکنون که مرکب تصمیمات یا جهت‌گیریهای کنفرانس سران خشک نشده است، باز برخی روزنامه‌های جناح اقلیت داعیه رهبری ایران در جهان اسلام را مطرح کرده‌اند و ظاهراً صاحبان این داعیه به تجربه ۱۶ ساله گذشته و انزوا و خصومت‌های متقابل بین اکثر کشورهای اسلامی از جمله ایران و نتایج حاصل از آن را

ندیده یا نشنیده‌اند یا چشم و گوش خود را به روی واقعیات جهان بسته‌اند. واضح است که اگر این طرز فکرها بر جامعه ما سایه گستر و حاکم شوند، نتایج مثبت کنفرانس سران هم بر باد خواهد رفت. آنها که در درون کشور ندای وحدت می‌دهند ولی وحدت همه با منی یا نظام ولایی و قیم‌مداری را اراده می‌کنند، هرگاه چون قدرت بیابند، در فضای جهانی، بخصوص در بین مسلمین هم همین موضع را خواهند داشت و نمی‌توانند جز این باشند و اگر مدتی یا لحظه‌ای پیگیری این موضع را مسکوت بگذارند، به دلیل عدم قدرت است و پرواضح است که آن ملتها و دولتهای هم‌کیش یا غیرهم‌کیش، اگر خود هیچ داعیه‌ای هم در سر نداشته باشند، حداقل برای حراست از استقلال یا جلوگیری از تابعیت و زیردستی خود، در برابر آن موضع مورد ادعای گروههای طالب وحدت همه با من و مدعی رهبری جهان اسلام، موضع دفاعی یا خصمانه بگیرند یا به سمت دشمنان ایران و اسلام و انقلاب بروند و ما باز روندهای ۱۸ سال گذشته را تجربه نماییم.

اما در میان تمام عوامل و عناصر سازنده یک جامعه مدنی چند امر جنبه کلیدی و مبنایی دارد و از عهده دولت یا هیأت حاکمه برمی‌آید که نسبت به آن اقدام فعال نماید تا تحرک جامعه به سوی ایجاد نهادهای مدنی امکان‌پذیر باشد.

بنابراین به نظر ضروری می‌رسد که شمه‌ای از موانع و مشکلات درونی در تحقق جامعه مدنی را در اینجا طرح نماییم. با این امید که در حرکت‌های سیاسی - اجتماعی مردم و از جمله دولت و قوه مجریه مؤثر افتد.

دستگاه قضایی

یکی از ویژگیها و ممیزات جامعه مدنی، حاکمیت قانون و قانونمداری است. قانونمداری هم در قوه مقننه و وضع قوانین خلاصه نمی‌شود. تضمین اجرای قوانین با قوه قضاییه است و از قدیم‌الایام وجود قوه قضاییه بی‌طرف، مقتدر و سالم یا به تعبیر اسلامی، دستگاه قضای عادل یا قائم به قسط در یک جامعه، به عنوان مظهر و نماد وجود قانون و جریان عدالت و امنیت شناخته شده است. قیام مردم به قسط که در فرهنگ قرآنی ما، هدف یا یکی از اهداف بعثت انبیاء (ع) معرفی شده است، در قوه قضاییه عادل تبلور و تحقق می‌یابد. و باز در فرهنگ اسلامی به ما آموخته‌اند که اساسی‌ترین نیاز هر جامعه و هر ملت اعم از مسلمان یا غیرمسلمان، غربی یا شرقی عبارت است از امنیت، عدالت، و معاش. و حداقل عامل و ضامن دو نیاز از این سه نیاز بنیادی جوامع بشری یعنی امنیت و عدالت، در گرو دادگستری و قوه قضاییه است. شواهد و مدارک بسیار از متفکرین، حقوق‌دانان، فیلسوفان اجتماعی - سیاسی جهان بشری، از قدیم تا کنون نیز در تأیید اهمیت و تأثیر قوه قضاییه در سلامت و امنیت و آرامش و ترقی جوامع وجود دارد، که فرصت طرح آنها در این نوشتار نیست.

حال اگر قوه قضاییه کشور اجرای عدالت و قانون را نسبت به آحاد، ارکان، قدرتها و مسؤولان جامعه به طور انتخابی و تبعیض آمیز، اجرا کند یا مقامات قضایی و سلسله مراتب مسؤولین قضایی کشور، اصل بی طرفی قضایی و خودداری از هرگونه اظهارنظر و جبهه گیری له یا علیه طرفین دعاوی، قبل از تحقیق و رسیدگی های لازم بر طبق یک آیین دادرسی واحد و سراسری را رعایت نکنند که فرض و شرط اولیه و اساسی هر قضاوت عادلانه است، و حتی در این راه غیرقانونی به حد افراط و پرده دری پیش روند، امید به چه عدالتی و از آن رهگذر، دل به تحقق کدام درجه از جامعه مدنی و حاکمیت قانون می توان بست؟ در کشور ما، آیا رفتار قوه قضاییه، در محاکمات مربوط به شهرداری تهران، از صفات بی طرفی، عدم تبعیض، خودداری از اعلام نظر یا جبهه گیری قبل از محاکمه، خالی نبوده است؟ در کشور ما، اگر یک شهروند عادی، محروم، یا مورد کینه و نفرت گروههای فشار جامعه از تعدی و تجاوز از سوی آن نیروها به قوه قضاییه شکایت برد، با وی همان رفتاری می شود که در صورت عکس آن؟ یک شکایت نیروهای فشار و اصحاب خشونت و سرکوب با سرعتی بی سابقه به جریان می افتد ولی شکایت طرف مقابل ماهها بلکه سالها متوقف می ماند تا شاکی خود خسته شود. در حالی که شکایت این طرف از تعدی و تجاوز به حقوق مسلم قانونی یا شرعی خود است و شکایت اصحاب فشار و خشونت از امور پنداری یا سلیقه ای است.

اظهار نظرها، موضعگیریهای شدید و غلیظ و پرده دری در اهانت از طرف رئیس قوه قضاییه و برخی دیگر از مقامات قضایی علیه برخی مراجع (که قانون توهین به آنان را جرم دانسته) و روحانیان قم و اظهار همدلی آنان با قانون شکنانی که به هجوم به خانه و حریم امنیت آن بزرگان پرداختند و حتی تشویق به ادامه ماجرا، نمونه بارزی از عملکرد و جو جناحی و سیاست زده غیر بی طرفانه در قوه قضاییه است. در حالی که از روز بعد از آن عملیات از جانب بسیاری از شخصیتهای مذهبی مثل امام جمعه قم و سپس از طرف امام جمعه تهران بر اشتباه بودن آن عملیات تصریح شده و مورد اعتراض قرار گرفت. اما قوه قضاییه نسبت به احقاق حق مظلومین و تعقیب مهاجمین ساکت باقی ماند. در مورد حل و فصل عادلانه دعاوی حقوقی یا کیفری غیرسیاسی بین افراد و گروههای مردمی نیز - به ویژه در سیستم دادگاههای عام - مسائل و انتقادات جدی و اساسی وجود دارد.

پس قوه قضاییه که باید با بی طرفی و اقتدار و عدالت، رکن و اساس تضمین قانونیت و حاکمیت قانون در کشور باشد، این چنین خود شرایط و صلاحیتهای خود را نفی کند، چگونه می توان به تکوین، استقرار و استمرار عدالت و نتیجتاً جامعه مدنی امیدوار بود؟

گروهها و قوای بی قانون - گروههای فشار

عامل دیگری که تحقق قانونمداری را به عنوان یک رکن اساسی از جامعه مدنی به شدت مخدوش

می‌کند، وجود مراکز، مقامات، قدرتها و نیروهای فراقانون است. خودسریهای نیروهای معروف به فشار، یک وجه از داستان کلی فرار از قانون است. احساس عدم امنیت در اثر عملکرد این گونه نهادهای سیاسی، امنیتی یا فرهنگی بر مردم بسیار مؤثر می‌باشد و همین احساس در درازمدت، موجب تشویش و تنشهای مستمر و مکرر می‌گردد. و مشکل آن زمان خطرناکتر می‌گردد که مردم احساس کنند یا برایشان روشن شود که این گونه گروههای فراقانون مورد حمایت مقامات و قدرتهای مرکزی نیز می‌باشند. در ماههای اخیر و به ویژه پس از انتخابات دوم خرداد و شکست روحی این گروههای فشار، اصرار بر عملیات غیرقانونی اوج گرفت. اگر امروز به نشریات منظم و غیرمنظم آن گروهها مراجعه شود، تشدید و اوج‌گیری فرهنگ و رفتار و مواضع ضدقانونی، ضددینی و ضدحقوق بشری آنها روشن می‌شود و سطح تهدید و صراحت در قانون‌گریزی را در آنها در یک روند رو به رشد خواهیم یافت. امروزه نشریات مزبور، به چیزی جز هجوم فیزیکی، قطع رگ حیات، خرد کردن قلم و... راضی نیستند و وعده آن را می‌دهند که نفس هر نفس‌کشی را که در خط آنها نباشد، قطع خواهند کرد! موارد و شواهد بی‌قانونی و تجاوز و تعدی صریح و آشکار این گروهها به قوانین و نظام قانونی کشور به قدری زیاد است که در این مختصر، جای نقل آنها نمی‌باشد. در چند شماره اخیر، در ستون آن سوی خبر همین نشریه برخی از مطالب آن نشریات نقل شده است و ضمناً برخی از اظهارات، نوشته‌ها و اعلامیه‌های مستند و مکرر انجمنها و سازمانهای مردمی مثل انجمنهای اسلامی و نهادهای دانشجویی و غیره را در اعتراض و اعلام خطر از این گونه عملیات فزاینده را نیز درج کرده‌ایم. بنابراین احساس می‌شود که این روند ترویج فرهنگ خرافه و خشم و خشونت، ازدیاد عملیات غیرقانونی، حملات فیزیکی و تهدیدهای به تخریب و کشتار و غیره به سمت یک انفجار پیش می‌رود؛ یا انفجار خودشان به معنای هرج و مرج و کودتا و شورش علیه قانون و مقامات قانونی، یا برعکس، زمینه‌سازی یک عصیان عمومی علیه خود گروههای فشار. این رخداد امری طبیعی است و محتاج تعلیم و تحریک خاصی هم نمی‌باشد. طبیعت گروههای انسانی این است که اگر مدتی، از جانب یک فرد یا گروه خاص تهدید شده و مورد تعدی و تجاوز قرار گیرند و درهای دادخواهی و التجا هم به روی آنها بسته باشد، دیر یا زود منفجر شوند. این گونه گروهها، اگر پس از چند بار عملیات تهاجمی و ضدقانون با واکنش شایسته‌ای از جانب مقامات انتظامی برخورد نکنند، به سرعت تشجیع و تشویق می‌شوند و بر حجم و دامنه عملیات تعرضی و تهاجمی خود می‌افزایند و کار را به جایی می‌رسانند که امنیت و آرامش و آسایش را از طرفهای مقابل خود یا مجموعه مردم و حتی نهادها و مقامات حاکمه نیز سلب می‌کنند. و خشونت و تهاجم و عدم امنیت را در جامعه گسترش می‌دهند. و بدین ترتیب ارکان امنیت و سلامت جامعه را متزلزل می‌نمایند و نظام و حاکمیت را به سمت ضعف و انحطاط بیشتر و جدایی از مردم می‌برند و مردم را از حاکمان گریزان و نسبت به آن متنفر

می‌سازند. پس مقامات ذی‌نفوذی که در پشت این گروهها از آنها حمایت می‌کنند، یا به آنها خط و تعلیم می‌دهند، غافلند که بر سرشاخ نشسته بن می‌برند و یک نفع موقت و زودگذر را که ارباب یا ساکت کردن ناراضیان و منتقدان و معترضان به خود است، را می‌بینند و از دیدن آثار درازمدت آن که همانا آشوب و انحطاط و اضمحلال خودشان است، غفلت می‌ورزند.

ذکر دو مورد فوق، قوه قضاییه و گروهها و اشخاص خارج از قانون یا فعال مایشا، در میان انواع امور و مسائلی که به جامعه مدنی و تکوین و تحقق آن مربوط می‌شوند، وضع خاص و اساسی دارند. یعنی اگر این دو عامل در جامعه‌ای به شکل مطلوب حل شوند، می‌توان امید داشت که دو رکن از بنیادی‌ترین ضرورت‌های یک مجتمع انسانی (امنیت - عدالت اجتماعی) برای اینکه به جامعه تحول یابد، تأمین است و تکوین و تکامل نهادهای دیگر جامعه مدنی، امکان‌پذیر خواهد بود. و در صورت غیاب این دو رکن، نهادهای دیگر یا امکان و فرصت تشکیل نمی‌یابند و یا اگر تکوین یابند، تحت فشار نیروهای بی‌قانون و عدم دستگاه عدالت، رو به خاموشی و مرگ می‌روند.

بنابراین به رئیس‌جمهور محترم عرض می‌کنیم که برنامه‌های ایشان که مورد قبول بخش اعظم جامعه است و در فضای جهانی نیز مورد استقبال و درخشش قرار گرفته است می‌بایستی قبل از هر چیز موکول و معطوف به حل و اصلاح قوه قضاییه و مهار کردن نیروها و گروههای فشار باشد.

اما موانع قانونی شدن واقعی جامعه و روندهای آن تنها به دو عامل فوق ختم نمی‌شود، موارد دیگری هست که در فرصت بعد به عرض خوانندگان خواهد رسید.

برخی نگرانیهای خطیر ملی:

۲) نیروی انتظامی، نهادهای اقتصادی خودمختار*

● لزوم بسترسازی عینی برای ارزشهای هر انقلاب

انقلاب کبیر فرانسه، در پایان سده هیجدهم میلادی، گذشته از اعلامیه حقوق بشر و ارزشهای آزادی و برابری که به ارمغان آورد، متضمن تکاملی در ساختار سیاسی - اجتماعی کشور فرانسه نیز بود که سبب شد ملت - دولت فرانسه که در خارج از مرزها به عنوان یک دولت شناخته می شد، و برعکس در درون خود دچار ساختار ملوک الطوائفی (فئودالی) بود، به یک جامعه ملی متمرکز و سازمان یافته و دارای حکومت مرکزی و فراگیر واحد، با قانون اساسی و قوانین واحد و خزانه واحد و بودجه دولتی واحد تبدیل گردد. و از تعدد دولتهای محلی (فئودالها) و تفاوت در قانونها و مقررات فئودالی رهایی یابد. ملاحظه شد که طی دو قرن بعد از انقلاب، کشور و ملت فرانسه هم به آن ساختار اجتماعی دست یافت که ظرفیت جذب دموکراسی و مردم سالاری ناشی از ارزشهای انقلاب کبیر فرانسه را دارد و هم از نظر رهبری و مدیریت جامعه استعداد ترقی علمی، مادی، اقتصادی و بسیج مردمان را نیز کسب نمود.

در انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ نیز کم و بیش چنین اتفاقی افتاد. ساختار اجتماعی کشور روسیه از نظام فئودالی عهد تزارها به نظم اجتماعی نوینی دست یافت که بتواند بستری برای تحقق و بالندگی ارزشهای مادی و معنوی مورد وعده انقلاب قرار گیرد. ساختار اجتماعی کشور شوروی از ساختار ارباب رعیتی و فئودالی به یک ساختار کاملاً صنعتی و دینامیک تحول یافت و جامعه شوروی، اگرچه نتوانست به ارزشهای رهایی بخش وعده داده شده انقلاب تحقق بخشد ولی در زمینه تولید و صنعت و علم و

* این مقاله در نشریه ایران فردا، شماره ۴۰، بهمن ۱۳۷۶ چاپ شده است.

تکنولوژی موفق شد طی مدتی کمتر از ۴۰ سال به جایی برسد که کشورهای صنعتی اروپایی با سابقه سیصد ساله را پشت سر خود نهد. به هر حال، انقلاب، چیزی به جامعه شوروی عرضه کرد و صرفنظر از ارزشها، جامعه و ساختار آن را به درجه‌ای مترقی‌تر ارتقا داد.

انقلاب مشروطه کشور ما، که در آغاز این قرن رخ داد کم و بیش از انقلاب کبیر فرانسه الگو گرفته بود. این انقلاب با تدوین و تصویب قانون اساسی و تکوین قوای ثلاثه و مسئول، توانست به مقدمات تشکیل یک دولت ملی و متمرکز و قانونمدار و دارای قانون واحد و خزانه و بودجه دولتی واحد و متمرکز منابع درآمدی و هزینه‌های دولت و نیز قوای دفاعی و انتظامی واحدی دست بیابد؛ ساختار جامعه از ماهیت خان‌خانی و قبیله‌های متعدد قدرت به یک حکومت متمرکز و مرکزی تحول یافت. ولی طی مدت پانزده سال پس از انقلاب مشروطه، این کشور متعاقب قرارداد ۱۹۰۷ روس و انگلیس از شمال و جنوب اشغال شد. و پس از جنگ جهانی اول مورد تهاجم و اشغال مجدد گردید و همین حوادث و فشارها و مخالفت‌های شدید نسبت به پیشرفت کار مشروطیت دلسردیها و تفرقه‌هایی در نیروهای انقلابی و مشروطه‌خواهان ایجاد نمود، به طوری که دولت داخلی به تحقق عملی حکومت ملی متمرکز، بر طبق الگوی قانون اساسی مصوب، موفق نگردید. این وظیفه را دولت کودتایی و وابسته پهلوی انجام داد. به هر حال تا زمان پهلوی اول ساختار سیاسی - اجتماعی جامعه از حالت خان‌خانی و ارباب - رعیتی تا حدودی خارج شد. اما معنای شهروندی فقط در قوانین و مقررات تحقق یافت. گرچه برخی از خوانین و عشایر قلع و قمع و سرکوب و مصادره شدند، ولی آنهایی که با قوای بیگانه، به ویژه انگلستان ارتباط داشتند، در این معرکه صدمه‌ای ندیدند و تا بعد از شهریور ۱۳۲۰ به جای خود ماندند. به دلیل همین وضع، یعنی عدم تحقق تکامل اجتماعی، ارزشهای انقلاب مشروطه و نظام مردم‌سالاری نیز بستری برای بالندگی و پرورش نیافت و لذا هیچ وقت مشروطیت به معنای واقعی آن در این سرزمین پیاده نشد.

نظر به اینکه در انقلابات عمیق و ریشه‌دار اجتماعی - سیاسی، انرژی عظیمی از مردم آزاد می‌شود، جذب این نیروهای آزاد شده ضرورت می‌یابد و اگر این مسئله، از رهگذر تغییر و تحول ساختاری جامعه فراهم نشود، نیروهای آزاد شده به سمت تشکیل گروه‌های فشار، پراورزی و صاحب قدرت ولی از نظر تقسیم کار اجتماعی بدون توجه کارکردی گرایش می‌یابند. و انقلاب، به جای آنکه مبدأ جهش تاریخی و تکامل اجتماعی و فرهنگی جامعه شود، عاملی واپس‌گرا شده و جامعه را به سوی فضای درگیری گروه‌های رقیب و طالب قدرت و پراورزی گرایش می‌دهد. درگیریها و تعامل این گونه گروه‌های فاقد توجه کارکردی در فضای جامعه، آن را به سمت یک ملوک‌الطوایفی جدید سوق می‌دهد.

پس از پیروزی هر انقلابی که معمولاً به یک پیروزی سیاسی و جابجایی قدرت بین انقلابیون و کرسی‌نشینان قدرت سنتی خلاصه می‌شود، ارزشها و آرمانهای انقلابی، در پیچ و خم چالشها و درگیریها

و دخالت‌های مقامات و گروه‌های دست‌اندرکار انقلاب به دام می‌افتند. این تنازعات که بیشتر جنبه رقابت در قدرت و درگیری‌های دنیوی دارند، اثر ارزشها و مردمان متخلق به ارزشها و اخلاقیات انقلاب را کم‌رنگ و کم‌رنگتر می‌سازند. در چنین فضایی که پس از پیروزیهای اولیه ایجاد می‌شود، اگر کلیت حکومت و سازمانهای کشور و جامعه، به سطحی ارتقا نیابد که بتواند مناسبات و روابط و ارزشهای نوین را در خود جذب کند و پرورش و تکامل دهد، مردم وابستگیها و علقه‌های پرحرارت خود را نسبت به حاکمیت انقلابی از دست داده، ابتدا به شهروندانی بی‌طرف و در ادامه به معارضان و مخالفان مخفی و سپس صریح و آشکار بدل می‌شوند. در چنین شرایطی است که آن گروهها و افراد طالب قدرت و پرحرارتی که فضا را آکنده از قدرت پرستی، ولع حاکمیت و سلطه و انحصار و رقابتها و تصادمات و نفاق‌ورزیهای خود کرده بودند، از عامل اصلی هر انقلاب که حضور، هوشیاری، نظارت و کنترل مردمی است، نیز محروم یا به تعبیر خودشان خلاص می‌شوند. بدین ترتیب است که جامعه تبدیل به فضای خان‌خانی و ملوک‌الطوایفی می‌شود و بار دیگر از بطن جامعه‌ای که انقلاب کرده است، جامعه ملوک‌الطوایفی سر برمی‌آورد. ویژگی جامعه ملوک‌الطوایفی، آن است که اصحاب و قطبهای قدرت، تنها به سبب آنکه ابزار یا ابزارهایی از قدرت را در اختیار خود دارند، حاکمند و بر مقامات و پستهای اجتماعی تکیه می‌زنند نه از روی قانون و گزینش و نظارت مردم. در این فضای اجتماعی، معمولاً پستها و مقامات و حتی نهادهای اجتماعی، اداری یا سیاسی تأسیس می‌شوند. ولی تنها به اعتبار یک یا چند شخص زورمند و نه به اعتبار نیاز و ضرورت‌های اجرایی و عملی آنها. در نتیجه انقلابی که در اصل برای تحقق توحید اجتماعی و رهایی مردم از سیطره اربابان متعدد و نظام خان‌خانی پیدا شده بود، پس از چندی خود عامل بازگشت به جامعه کهن، با چهره‌هایی جدید می‌گردد.

معمولاً پس از تغییر نظامها، و تکوین نهادها و مراکز ملی و فراگیر، مثل پارلمان و قوه قضاییه متمرکز و... قوانین واحد و سراسری، جهت تغییر و تکامل ساختار اجتماعی شکل می‌گیرد؛ ولیکن این تغییر تحقق عینی نمی‌یابد، قانونها و مقررات واحد، در نزد قوای قضاییه و مقننه و مجریه تفسیرهای مختلف و متضادی می‌یابند. به دلیل عدم اعتقاد به توحید جامعه و تکوین ساختار متمرکز ملی، هر مرکز یا هر قطب قدرتی می‌کوشد که از حداکثر استقلال و خودمختاری اجرایی، مالی و اداری برخوردار شود. به لحاظ مالی و بودجه‌ای تلاشها متوجه این می‌شود که هر قطبی سهمیه خود را یکجا و دریست از خزانه بگیرد و فارغ از مقررات مالی و سراسری، خودمختاری مالی خود را حفظ نماید. نظام نظارت و بازرسی حین عمل از بین می‌رود و مدیران تازه و ناوارد به کارکرد حوزه زیرمسئولیت و مدیریت خود، به دلیل همان سیاست‌زدگی ناشی از انقلاب، همه امور و کارکردهای حوزه زیرمسئولیت را فقط از منظر سیاسی و کسب قدرت می‌نگرند. در چنین مدیریتی اصل تحویل گرفتن کارها و خدمات ارجاعی و طرحهای

اجرا شده، مخدوش و منتفی می‌شود. زیرا که اصل برگزینش و گماردن فرد (انقلابی) مورد اطمینان در رأس یک عمل یا فعالیت یا نهاد تخصصی، فنی، اجرایی، برنامه‌ریزی و... است. عملکرد او، در درجه چندم اهمیت و کیفیت کار یا خدمت انجام شده او هم در درجات پایینتر است، بنابراین در کل نظام اجرایی و اداری اصل تحویل گرفتن مطابق مشخصات پیش‌بینی شده، به کلی مخدوش و منتفی می‌گردد. و بدین ترتیب کل نظام اجرایی و اداری تبدیل می‌شود به دستگاههای هزینه‌بر و فرآیند امور مالی و اقتصادی هم به هزینه کردن خارج از مقررات و نظارت و کنترل باقی می‌ماند و دیگر هیچ. دلایل عقلی و تجربه تاریخی نشان می‌دهند که این چنین نظامی، به طور طبیعی و ذاتی و فارغ از اراده و نیت معدودی از مسؤولان، لانه‌ای برای فساد و رشد آن خواهد شد. در این نظام جایی برای تحقق عینی و بستری برای بالندگی ارزشها باقی نمی‌ماند. و از این طریق، رشد و توسعه و اصلاحی در نظام مالی - اداری و ساختارهای اجتماعی ایجاد نمی‌شود و کشور دچار تفرقه و تنوع اجرایی و اداری می‌گردد و تفسیرهای متنوعی از قوانین مطابق مصالح و منافع خاص بر عملکرد نهادها و مراکز قانونی دولت و کشور سایه می‌اندازد. تفسیر و تعبیرهای متعدد و متضاد از قوانین واحد فرقی با قوانین مختلف نظام فئودالی نخواهد داشت.

این است فرجام و سرنوشت انقلابات و نهضتهایی که به تکامل ساختار اجتماعی - سیاسی جامعه، پس از انقلاب، اعتنا نکرده، و خواسته یا ناخواسته، جامعه را دچار تحول انحطاطی و بازگشت به عقب می‌نمایند. این روند و فرجام، یک امر عقلانی و منطقی است و محصول ضروری و عقلانی بینشها و عملکردها و روشهای حاکمان پس از انقلاب است.

در کشور ما، اکنون روند بازگشت جامعه به سوی فئودالیسم و فرار از حکومت متمرکز ملی، یعنی بازگشت به دوران قبل از مشروطه، و دوران ملوک‌الطوایفی، کاملاً مشهود است.

● نیروی انتظامی:

ما در شماره قبل ضمن برشمردن برخی نگرانیهای خطیر ملی، عوامل و خطرات و موانع اصلی تشکیل جامعه مدنی و سیستم و نظام قانونمدار و واحد و متمرکز و ملی با حفظ تمامیت ملی و تشکیلاتی را آغاز کردیم. دو عامل قوه قضاییه و نیروهای بی‌قانون و گروههای فشار را در همان شماره مورد اشاره قرار دادیم و اینک در این شماره به نیروهای انتظامی و نهادهای اقتصادی غیرشفاف اشاره می‌نماییم. و یادآور می‌شویم که ریاست محترم جمهوری اگر فی الواقع در غم قانونمداری جامعه باشند، بایستی نسبت به امور فوق، قبل از هر اقدام دیگری، بذل توجه و دخالت نمایند.

در دو هفته اخیر، از اواخر دیماه تا هفته اول بهمن ماه، در تهران و شهرستانها ما شاهد حوادث و وقایعی بودیم که نمایش و جلوه‌ای از همان روند بازگشت جامعه از نظام متمرکز ملی و تک دولتی به

نظام چند دولتی یا ملوک‌الطوایفی است. این حوادث نمادین پیرامون مراسم سالگرد سومین سال درگذشت مرحوم مهندس بازرگان اتفاق افتادند. نسبت به این حوادث می‌توان از دو منظر نگاه کرد. منظر اول، همان فقدان آزادیهای سیاسی و اجتماعات است که در قانون اساسی و قوانین عادی موجود و مصوب نظام پس از انقلاب بدانها تصریح شده است. اما به این حوادث از منظر دیگری هم باید نگریست و آن اینکه باید در کشور و سطح کل جامعه، یک دولت و یک قانون، حکومت کند. وقتی دولت رسمی و قانونی و مرجع رسمی تشخیص قانونی بودن این گونه اجتماعات و صدور مجوز اجازه تشکیل یا تأسیس این گونه جلسات را می‌دهد، آن عوامل و نیروها و قدرتهای آشکار و پنهانی که مانع تشکیل یا برهم زنده امنیت و انتظام آنها می‌شوند، در واقع دولتی دیگرند با مقررات و قانونی دیگر که در بطن دولت رسمی و آشکار و قانونی فعلی حکومت می‌کنند.

البته در سالهای قبل نیز چنین مخالفت‌های غیرقانونی در برخی شهرستانها بروز می‌کرد. ولی امسال با حرارت و حدت بیشتری در همه شهرها و از جمله شهر تهران از تشکیل این جلسات ممانعت به عمل آمد. و این تغییر کیفیت برخورد، در سال جاری که دولت آقای خاتمی منادی قانونمداری و وحدت قانونی و رفتاری اجزای دولت در همه جا و همه امور شده است، معنی دارتر می‌شود. در روز سه‌شنبه ۳۰ دی ماه نیز دسته‌ای کوچک ولی بسیار پرحرارت و مهاجم به محل حسینیه مراجعه و در داخل سالن به قطع سیمها و تخریب سیستم صوتی پرداختند و جلوی راههای ورودی به سالن جلسه را سد کردند و مانع رفت و آمد، و تجمع مردم شرکت‌کننده شدند. اهانتها و تهاجمات فیزیکی و ضرب و جرح برخی از شرکت‌کنندگان با وسایل تهاجمی سرد (پنجه‌بوکس و...) که چشمگیر بودند، بماند. حملات و فحاشی‌های شدید و غلیظ نسبت به برخی از متصدیان جلسه و سخنرانان نیز مورد ملاحظه بسیاری از مردم قرار گرفت، که آن نیز از نظر این دیدگاه بماند. ولی مهم و جالب این بود که در میان همه این تهاجمات خلاف قانون، اخلاق، مروت اسلامی و... نیروی انتظامی حاضر در محل، بی‌تفاوت و شاهد منفعل اعمال مهاجمان بود.

در شهرستانها نیز گاه در مسجد محل تشکیل جلسه سالگرد بسته، اعلام تشکیل جلسه پاره و شکسته و آگهی درشت تعطیل جلسه برای اطلاع مراجعان آویخته می‌شد. و افرادی هم با خشونت، آماده حمله و هجوم تا سر حد کشتار می‌بودند. در بعضی جاها نیز از طرف مقامات مذهبی یا سیاسی رسماً و علناً مراجعه کرده و دستور تعطیل جلسه را ابلاغ می‌نمودند.

به تصدیق هر فرد آگاه و صاحب تحلیل و تأمل در حوادث اجتماعی، همین حوادث و برخوردها حاکی از آن است که در بطن دولت و حاکمیت رسمی کشور که رئیس جمهور آن طی هفت ماه اخیر همواره و آشکارا به قانونی بودن این جلسات و سخنگویان و سخنرانان آن و حقوق ایشان در برگزاری

این گونه مجالس و مراسم اشاره و تصریح کرده است، دولتی دیگر حضور دارد که تفسیر آن دولت از قوانین موجود، چیزی دیگر است. در صورت ظاهر آن دولت، همان نیروهای فشار در شهرهای مختلف همراه با برخی از مقامات مذهبی و... هستند. اجزاء خط سیاسی، اعتقادی و فرهنگی این جناح و دولت مخفی برای مردمان کشور ما عملاً و علناً تاکنون ابراز شده است. اینان به طور کلی جناح انحصار و سرکوب و قشریت خوانده می شوند و پس از شکست فاحش دوم خرداد، این دولت به اختفا گراییده ولی بر اقدام و تسریع در اعمال نظراتش افزوده است و یک بار هم قبل از روز انتخابات، نظرگاه خود را دایر بر حذف جمهوریت از نظام حاکم بر کشور و برگرداندن نظام اجتماعی - سیاسی کشور به سامان چهارده قرن قبل اعلام داشته اند. نظام پیشنهادی ایشان آنقدر متمرکز است که در یک فرد ذوب می شود. ولی از آنجا که چنین نظام اجتماعی، امروزه مقدور و ممکن الوصول نمی باشد، لذا در صورت پیشروی و امکان سیطره این جناح همان نظام خان خانی یا فئودالیسم از درون آن درمی آید. به هر حال علایم و آثار این دولت مخفی در دل دولت رسمی و آشکار به شدت پیدا است. حال وقتی در احوال و ساختار همین دولت مخفی نیز دقت شود، ملاحظه خواهیم کرد که اینان چون در برابر نیروهای دیگر حاکمیت و اکثریت قاطع مردمان و حکومت شونده گان قرار گیرند، وحدت و یگانگی دارند و لیکن در درون خود دولت‌هایی متعددند.

حوادثی چون روز ۳۰ دی ماه در تهران برای همه ناظران عجیب و جالب است. در مقابل چشمان مأموران انتظامی حمله و هجوم و تجاوز به امنیت و حقوق شهروندان صورت می گیرد و آنها ساکت اند. عملیات ضد امنیتی شدیدی صورت می گیرد و آنها بی تفاوت اند، گویی مأموریت آنها برای یک عده معدود بود تا بتوانند جماعتی چند هزار نفری را سرکوب و متفرق سازند. نقش آنها، مشارکت صوری با مردمان و رفاقت با مهاجمان در برابر مردم است. وجود همین نیروی انتظامی در بطن دولت و وزارت کشور رسمی و قانونی کشور جلوه‌ای کامل از نظم خان - خانی و فئودالی است. آنچه تا اینجا مشهود است این که گویی نیروی انتظامی در راستای حاکمیت قانون و توفیق دولت قانونی و رسمی و منتخب و منصوب مردم در شعار جامعه مدنی و قانونمداری حرکت نمی کند.

در سطور اولیه این نوشتار، به طور عقلانی نشان دادیم که این شیوه حکومت سبب می شود که چنین نظامی نتواند پایدار و مستدام باشد. زیرا که دو قدرت یا دو دولت حاکم بر یک جامعه که از توان مساوی برخوردارند، سرنوشت نظام را همواره دستخوش کشمکش و هرج و مرج و بی ثباتی و عدم اقتدار و لرزانی قرار می دهند. تمام تحلیل‌گران اجتماعی به این حقیقت رسیده اند که مستقل از آیین یا عقاید خاص نظامات اجتماعی - سیاسی سه عامل یا سه عنصر، پایه قدرت یک نظام هستند: اول عدم هرج و مرج یعنی قانونمداری، دوم اراده و تصمیم به حراست و حفاظت از کل کشور و نظام، یعنی ثبات. و سوم عدم

ضعف، یعنی اقتدار. وقتی این سه عامل، به تنهایی یا با هم در فضایی اجتماعی نباشند، نظام روی به ضعف و فروپاشی می‌رود. حتی اگر نظام به یک باره فرونریزد، به دلیل درگیری مستمر و تنش‌های بین دو یا چند قدرت یا دولت در درون نظام، انرژی و توانایی آن رو به تحلیل می‌رود تا جایی که خاموش شود. ما به تکرار متذکر شده‌ایم که وجود دوگانگی و چندگانگی در بستری از قانونمداری امکان هم‌زیستی و زندگی مسالمت‌جویانه ندارد. اما اجراییات، بخصوص امور امنیتی را هرگز نمی‌توان با دو تصمیم یا چند بینش و چند منظور پیش برد. در اینجا، اصل بر وحدت است، حتی وحدت نابحق، در کوتاه مدت بیشتر از چنددولتی می‌تواند نظم و امنیت را برقرار کند. وحدت نابحق و استبدادی، در میان مدت ضعف خود را آشکار و در درازمدت فرو می‌ریزد. در میان ارکان سه‌گانه بقا سیستم‌های اجتماعی، نظم و امنیت، خود پایه اساسی و ابزار اجرایی دو عامل دیگر ثبات و اقتدار دولتها یا نظامهاست. لذا حضور دولتهای متعدد در یک نظام نافی ثبات و بقا و اقتدار آن نظام هست. کرسی‌نشینان قدرت و آذاکه به هر دلیل، رابطه مستقیمی با جامعه و مردم ندارند، فقط از ورای اطلاعات رسمی رسیده از تورهای خبری - امنیتی گرداگرد خود، جامعه و مردم را می‌بینند و می‌شناسند، و سیر تحول درونی و باطنی جامعه همواره از دید آنها مخفی می‌ماند. لذا نسبت به تحول و صبرورت درونی جامعه تحت فرمان خود، همواره دچار توهم و خوش‌خیالی هستند ولی تغییرات تدریجی خودآگاهی جامعه، به هر صورت روزی به انتها و بن‌بست می‌رسد و در آن لحظه است که تغییرات فاحش و عصبانی و طغیانی، اجتناب‌ناپذیر می‌شود.

● نهادهای اقتصادی خودمختار:

مسئله حوزه امور انتظامی و امنیتی، امری نسبتاً مشهودتر و روزمره‌تر از دیدگاه مردم و اصحاب رسانه‌هاست. به این جهت بیشتر مورد بحث و کاوش و اتکا و انتقاد بخش فعال جامعه قرار می‌گیرد. اما امور مالی یا جریان درآمد و هزینه بخش دولتی و عمومی کشور، یا سیلان ثروت در بخش عمومی و دولتی و فیما بین آنها نیز نقش محوری در سلامت و اقتدار دارد. نظامهای اجتماعی، به قوه قضاء و نظم و امنیت و امور مالی و اقتصادی خصلت سلامت و بقا و اقتدار درازمدت را کسب می‌کنند. بدون سلامت امور مالی، یک حکومت می‌تواند از بقا و اقتدار برخوردار شود ولی طبق تجربه تاریخی این اقتدار موقت و کوتاه‌مدت است. نظامها با برخورداری از سلامت مالی اقتصادی در کنار دو عامل دیگر، بقا و مقاومتشان در برابر تحولات درونی و محیطی، تضمین می‌شود. لازم به تکرار و تأکید است که این سه عامل به کلی مستقل از داعیه‌ها و آرمانها و اهداف مقامات و مسؤولان یک نظام اجتماعی هستند. از مذهب و مکتب و منش سیاسی یا اجتماعی آنها نیز مستقل‌اند، یعنی هر نظامی با هر مکتب و بینش و فرهنگی با این سه عامل باقی و راقی می‌شود و بدون آن، دیر یا زود، ضعیف، منحط و ساقط می‌گردد. فقدان قوه قضاییه صالح موجب رواج بی‌عدالتی و ظلم است و نبود امنیت مروج هرج و مرج و غیبت

سلامت مالی در امور عمومی و دولتی، گسترش دهنده دامنه فساد و فحشا و اختلاف طبقات است و هر یک از این سه به تنهایی یا با هم، در طول تاریخ علت‌العلل انحطاط و فروپاشی نظامها و تمدنها شده‌اند. در کشور خودمان، از آغاز پیروزی انقلاب، تأسیس نهادهایی ضرورت پیدا کرد، که اغلب آنها، پس از تأسیس به نهادهای انقلابی معروف شده‌اند. این روحیه در تمام مقامات و مسؤولان آنها وجود داشته و دارد که خود را از قوانین مالی و اداری و فنی و حتی اقتصادی و بازرگانی کشور و دولت معاف کنند. و به دلیل ضرورت‌های اولیه استقرار نظام جدید، به برخی از آنها، معافیهایی از مقررات مالی و قانون محاسبات عمومی کشور اعطا می‌شد تا آنها بتوانند پا بگیرند و تثبیت شوند. ولی از آن زمان تا کنون که ۱۸ سال گذشته است، مستثنی بودن آنها از مقررات مالی دولت، حتی مقررات اقتصادی، اداری و... همچنان ادامه دارد. در سالهای بعد برای جبران یا درمان درد بی‌قانونی یا استثنای از مقررات مالی در نهادهای مزبور سعی نمودند دیوان محاسبات را در سازمانهای مزبور مأمور رسیدگی به اسناد و عملیات مالی آنها نمایند. ولی حجم و تعداد مؤسسات فراقانون مالی و از آن مهمتر گستره عملیات مالی و اقتصادی آنها چنان بالا رفت که سازمان حسابرسی یا دیوان محاسبات تا یک قرن دیگر هم قادر به رسیدگی کامل و کافی نخواهد شد. نتیجه آن شد که امروزه بنا به اظهار مقامات اقتصادی کشور قریب به ۴۰ درصد درآمد ملی توسط این گونه نهادهای فراقانون یا مستثنا از مقررات قانونی، اداره یا کنترل می‌شوند. و طبیعی است وقتی در یک نظام مالی - اقتصادی، بخش عمده‌ای از بودجه کل کشور یا ۴۰ درصد از درآمد ملی کشور تابع نظم و قانون واحدی نباشد یا قانون خاص خود را مستقل و مجزای از قانون واحد و فراگیر عمومی و مرکزی داشته باشد، پیدایش فساد و رشد سریع و بی‌حد و حصر آن و تضييع منابع عظیم مالی و اقتصادی کشور از نتایج قطعی آن خواهد بود. آنچه امروزه به آن دچار هستیم، این وجه از فراقانونیت یا تجاوز و تخطی از قوانین عمومی مالی و اقتصادی، معمولاً این گونه فراقانون‌گرایی‌ها در معرض دید و اطلاع مردم عادی، بجز کارشناسان نیست، و لذا حساسیت عمومی چندانی روی آن وجود ندارد. در حالی که فساد مالی و تضييع منابع و عدم تبعیت آنها از برنامه‌ها و سیاستهای ملی یا دولتی، بنیان و ارکان اقتصاد و اخلاق جامعه را به شدت متزلزل می‌کند و دلبستگی و پیوندی به امور ملی و عمومی در مردم باقی نمی‌گذارد که مردم و گروههای اجتماعی، سیاسی و فرهنگی آن به سوی تشکیل نهادهای جامعه مدنی گام بردارند. اما فراقانونیت و گریز از تسلیم و اطاعت از قوانین در جوه امنیتی، سیاسی و فرهنگی صریحتر و آشکارتر است و مردمان بیشتر از آن مطلع می‌گردند.

به این سبب است که اصلیت‌ترین منبع و مرجع ما مسلمانان، اموال یعنی مجموعه سرمایه و ثروت مالی ملتها و اقوام را از ستونهای تکیه‌گاهی آن قوم می‌شناسد و امر می‌کند که اختیار اموال را نباید به دست مردمان بی‌دانش و کم‌فهم بسپارند. رفتار امام علی نسبت به بیت‌المال یا خزانه اموال عمومی و

دولتی، بسیار دقیق و سختگیرانه بوده است و مصرف ذره‌ای از موجودی بیت‌المال را برای مصالح و کارهای شخصی حرام می‌دانستند. داستان خاموش کردن چراغ بیت‌المال به هنگام بحث با طلحه و زبیر بر سر حکومت، ناشی از همین دقت و سختگیری است. فرهنگ مذهبی ما، این واقعه را به عنوان نمادی از عدالت‌طلبی و مقابله علی با ثروتمندان جامعه معرفی می‌کند. در حالی که از دیدگاه اقتصاد سیاسی، و مبانی بنیادی جامعه‌ها و ملت‌ها و نظام‌ها این رفتار امام علی (خاموش کردن چراغ) نمادی از دقت و وسواس در کار اموال و داراییهای عمومی است. وسواس در این که کوچکترین واحد آن مالها صرف منافع و مصالح شخصی و گروهی و طبقه‌ای خاص نشود. دولتمردان بزرگ تاریخ، آنها که توفیق ایجاد و تکوین نهضت‌های ملی یا دولت‌ها و قدرتهای مستقل را داشتند در امور مالی هم دقیق و سختگیر بودند و هم متفکر و فعال برای بالا بردن داراییهای ملت (گاندی، آلنده، امیرکبیر، دکتر مصدق).

با روشن شدن جایگاه امور مالی و اقتصادی در بقا و اقتدار یک نظام به عرض می‌رسانیم که بر طبق تجربه تاریخی و تجارب ملل و دول پیشرفته، پس از استقرار نظامهای ملی و منمرکز، به جای نظامهای فئودالی، شرایط زیر از علایم و ضروریات سلامت جریان و امور مالی کشورهای شناخته شده است:

- ۱- وحدت قانونی و مقررات برای تمام نهادها و مناطق و مقامات ۲- تمرکز خزانه ۳- وحدت نظارت و کنترل در جریان عمل مالی و پس از عمل مالی ۴- حسابرسیهای نهایی و کلی. و این شرایط و لوازم از آن جهت است که نفس و ماهیت داراییها و تصدی امور مالی به طور خودبه خودی امری فریبنده است و گرایش به سمت فساد در ذات آن است. هرگونه تصدی این امور یا درگیری و شمول در آن باید زیر نظارت، مراقبت، حسابرسی و کنترل‌های جدی و پی در پی قرارگیرد. و قانون و مقررات واحدی بر همه جنبه‌های آن حاکم باشد. در امور مالی اصل بر خوشبینی و برائت نیست مگر در زیرسلسله مراتبی از نظارتها و کنترل‌های مستمر.

حال اگر در یک کشور یا نظام، امور مالی، در تحت چند سیستم به معنای قانونمند یا ناسیستم (به معنای بی قانونی و تبعیت از اراده اشخاص) گردش بیابد، بروز فساد و حیف و میل و تضییع اموال و ثروتهای عمومی و تبدیل آنها به ثروتهای خصوصی و انتقال آنها به خارج از جامعه، جزو ذات آن است و این خصلت نیز ربطی به مذهب و مسلک ندارد و قانونمندی و منطق امور مالی همین است.

در کشور ما، امروزه، امور مالیه عمومی، که بودجه دولت، یک بخش از آن است، از جهات مختلفی، تجزیه شده و چندگانه است. مؤسسات و نهادهایی هستند که از قانون محاسبات عمومی تبعیت نمی‌کنند، نهادهایی هستند که از کنترل و نظارت‌های عملی قوه اجرائیه مستثنا و فقط، موکول به حسابرسی سازمان حسابرسی دولتی و دیوان محاسبات می‌باشند، که همگی ابزارهای کنترل پس از عمل می‌باشند. استانها و استاندارها و وزرا و مقامات بالاتر، بودجه‌هایی در اختیار دارند که فارغ از هر مقرراتی، در

مصرف آن خودمختارند. مؤسساتی به نام نهادهای انقلابی وجود دارند که حسب ادعای خودشان حدود ۴۰ درصد از درآمد ملی و جریان نقدینگی و مازاد اقتصادی این کشور را در تحت اختیار یا کنترل خود دارد ولی در تجمع مازاد اقتصادی آنها، مقامات رسمی دولتی را (مثل وزارت دارایی، سازمان برنامه و بودجه، سازمان حسابرسی و دیوان محاسبات) هیچ اطلاع و اشرافی نیست. وجوهات و دریافت‌های شرعی هم که در نظام اسلامی، جزء اموال عمومی و زیر نظارت دولتی باید باشد، نیز از این درصد خارج است. با وجود سهم و نقش عظیم این گونه مالها و وجوهات، آنها از کلیه مقررات و حتی سیاستهای مالی، پولی، اقتصادی و بازرگانی دولت خود را مستثنا می‌دانند و به دلیل بسته بودن سیستم سیاسی، عملکرد مالی این مؤسسات در اختفا از دولت و کاملاً فراقانون قرار دارد و این امر سبب می‌شود که هر پیگیری و ارزشیابی و حسابرسی معاملات و عملیات مالی این گونه مؤسسات بسته بسیار مشکل و تقریباً ناممکن باشد و راه تحقیق و بازرسی در آنها، بر بازرسان بخش دولتی یا پژوهشگران خصوصی بسته باشد. تمام این وضع و موقعیت، بدون آنکه فرد خاصی را بخواهیم متهم کنیم، به دلیل نفس فسادزای امور مالی مأمین و زادگاه و بستر فساد بوده و خواهند بود. مسئله اموال و ثروت‌های بادآورده، نیز که ظاهراً پس از مشاهده ثمرات فسادآمیز تصدی مالی این گونه مؤسسات خودمختار و بی‌کنترل و نظارت، ضرورت آن احساس شده است، به هیچ وجه کارساز نیست مگر آنکه قبلاً این مؤسسات و نهادها و مقامات به زیر نظارت و کنترل عمومی دولتی درآیند و آنگاه به مصادیق آنها رسیدگی شود.

بیمها و امیدها در سالی که گذشت*

در میان نهضتها، نیروهای اجتماعی، سیاسی، و ملت‌های در حال پویایی و تحرک، معمول و مرسوم بوده و هست که در پایان هر دوره‌ای از فعالیت خود، به یک بازبینی نسبت به کل حوادث و شرایط گذشته و نیز بازنگری نسبت به بینشها و عملکردهای خود، می‌نشینند. به طور کلی این رسم و عرف حرکت‌های جدی جامعه بشری در گذشته و حال ناشی از این ضرورت یا قانونمندی حرکات انسانی - اجتماعی است که به دلیل تحول شرایط و تحول افراد شرکت‌کننده در یک حرکت اجتماعی و نیز به دلیل عدم دستیابی به حقیقت مطلق و محدودیت‌های دیگر، ناگزیرند که بازنگری و اصلاح مستمر خود و مسیر خود را مرتباً تجربه نمایند تا در اثر تجمع خطاها و انحرافات جزئی، انحرافات کلی از مسیر واقعی به سوی هدف حاصل نشود.

حرکت‌های اجتماعی انسانها از آغاز تمدن بشری تاکنون، و در هر شرایط و فضایی و با هر عقیده و ایمانی، از این قانون، یعنی نیاز به اصلاح مستمر، تبعیت می‌کنند. این اصلاح دائم ضمن آنکه خود ضامن سلامت حرکت است، بقا و اقتدار آن را نیز تأمین می‌نماید. این ضرورت، یعنی بازنگری در گذشته‌ها و جستجوی معایب و نقایص، و تلاش در رفع و اصلاح ریشه‌ای آنها، در فرهنگ مذهبی - قرآنی ما به استغفار تعبیر شده است و وجود آن در میان یک جامعه یا یک نهضت همچون حضور شخص پیامبر (ص) تلقی گردیده است.^۱

اینک که آخرین روزهای سال ۱۳۷۶ را می‌گذرانیم، لازم است نسبت به حوادث و وقایع این سال و مواضع و رفتارهای اصحاب منازعات اجتماعی و سیاسی و فرهنگی، بازنگری، ارزیابی، تطبیق با اهداف و راهبردهای منتخب اولیه بنماییم و به هر حال ایمان داشته باشیم که حرکات اجتماعی در تاریخ، تا آنجا

* این مقاله در نشریه ایران فردا، شماره ۴۱، اسفند ۱۳۷۶ - فروردین ۱۳۷۷ چاپ شده است.

که از این روش استفاده کرده‌اند از پیشرفت و ترقی و توفیق و اقتدار نیز برخوردار شده‌اند.

سالی که گذشت

از دیدگاه همه افراد و عناصر آگاه و صاحب بصیرت اجتماعی و سیاسی و نیز دل‌بسته به سلامت و سعادت ملت و میهن، سال جاری، سالی مهم و تاریخی بوده است. بعد از سالهای پرحادثه و دوران‌ساز اولیه انقلاب، این سال، حاوی ویژگیها و تحولاتی بوده است که آن را نسبت به سالهای قبل از آن ممتاز می‌کند. عمده‌ترین و مهمترین ویژگی این سال، این است که پس از سالها درگیری و تنازع بین جناحهای حاکمیت و نیز طیف وسیع منتقدان و معارضان با دولت، یک فضای عینی و قابل اتکای عملی و عقلی برای پیشبرد مباحثات و منازعات اجتماعی - سیاسی به وجود آمده است، که امید به پیشرفت در حل و فصل تخاصمات را زیادتر می‌کند. اختلاف و تنازع و تخاصم یک امر طبیعی در همه جوامع بوده و هست؛ به ویژه در جامعه‌ای چون ایران ما که مردمش از فرهنگها و سوابق و موارث تاریخی متنوع و متکثری برخوردارند. پس وجود اختلاف نه امری غیرمنتظره است و نه وسیله و موجبی برای یأس و بدبینی. مسئله عمده کیفیت برخورد با اختلافات است. انتخابات دوم خرداد که در این سال صورت گرفت، از آن جهت مهم نبود که یک طرف رقابت با اکثریت کوبنده‌ای برنده شد و دیگری مغلوب گردید، بل از آن جهت اهمیت داشت که پس از چندین سال تخاصم بین حاکمان و مردم - که نزدیک بود به بن‌بستی برسد که جز با قهر و غلبه و سرکوب از یک جانب و شورش از جانب دیگر قابل گشودن نباشد - عاملی جدید به عنوان یک عامل بن‌بست‌شکن وارد صحنه شد. این عامل، همانا تعداد رأی و هوشیاری اکثریت عظیمی از مردم بود که راه قهر و خشونت را مسدود نمود و راه مسالمت و آرامش را گشود و درخشانتترین پیام این حادثه این بود که ملت ایران با اکثریتی عظیم و غیرقابل رقابت به خشونت، قهر، انحصار، نه گفت و برعکس، با همان اکثریت به قانونگرایی که مهمترین جلوه آن وفاداری به نظام و قانون است، و شیوه مسالمت و آشتی ملی برای دستیابی به جامعه مدنی، یعنی جامعه صلح و آشتی، آری گفت. از این پس، برای حل و فصل دعاوی بین حاکمان و حکومت‌شدگان باید رأی و نظر قاطبه مردم را جستجو کرد.

پیام این حادثه، بلافاصله توسط قاطبه‌ای از مردم، از روشنفکران دلسوز ملک و میهن، از منتقدان مذهبی حاکمیت و وابستگان به نظام و انقلاب و حتی بسیاری از معارضان قدیم و جدید درک و جذب شد. علاوه بر آنها، بخشهای عظیمی از بدنه حاکمیت این پیام را درک کردند. تنها اقلیتی از حاکمان این پیام را درک نکردند یا حاضر به پذیرش آن نشدند. در ابتدا به نظر می‌رسید اینان ضمن برخورداری از درصداوندگی از آراء مردم، در بین خود از وحدت و انسجامی برخوردارند، ولی طی نه ماه پس از آن حادثه، حوادث دیگری، با ماهیت سیاسی - فرهنگی در این کشور اتفاق افتاد که نشان داد عده‌ای از همانها

نیز کمابیش پیام دوم خرداد را تأیید می‌کنند. از آن جمله بود تحولی که در آرایش قوای درون مجلس پیدا شد. در اولین انتخابات رئیس و هیأت رئیسه مجلس، وضع به گونه‌ای شد که نامزد جناح طرفدار مسالمت و مشارکت مردم، یعنی همان جناح غالب در انتخابات، قبل از رأی‌گیری از اکثریت آرای نمایندگان برخوردار شده بود. و اگر بنا به دلایلی خود او از نامزدی کنار نمی‌رفت، قطعاً ریاست مجلس را به دست می‌آورد. و به فاصله‌ای اندک پس از این جریان، وضعیت رأی اعتماد به کابینه جناح غالب در انتخابات، موضوع تغییر در آرایش نیروها در پارلمان را تأیید نمود. پس این دو حادثه که به فاصله دو تا سه ماه پس از انتخابات دوم خرداد واقع شدند، شمه‌ای از افول قدرت جناح مخالف مسالمت و مشارکت را به نمایش گذاشت.

مسئله مسابقات فوتبال و درخشش تیم ایران در آخرین صحنه مسابقات در استرالیا، گرچه از آغاز ماهیت سیاسی نداشت ولی به علت مربیگری تیم فوتبال که تا آن تاریخ، به رغم ضعفهای تکنیکی بسیار، مورد حمایت جناح مدعی وفاداری انحصاری به نظام قرار داشت، به سوی ماهیت سیاسی برگشت. ابراز احساسات عمومی و ملی روز هشتم آذر ماه سال جاری باز تأیید دیگری بود بر پیام دوم خرداد.

پس از آن حوادث قم پیش آمد که به رغم پیروزی موقت جناح حاکم در قوه قضاییه و پرده‌داری مقامات غیرمربوط در اهانت به یک شخصیت برجسته روحانی، در اندک مدتی، واکنشهای سریع و جدی در میان روحانیان و فضلا و مدرسان حوزه و اساتید قریب به مرجعیت ایجاد کرد. مفهوم و مدلول این واکنشها اعتراض به عملیات انجام شده در اعمال قدرت دولتی به صورت غیرقانونی نسبت به یک شخصیت روحانی شیعه و یک مرجع صاحب رساله بود.

در حقیقت این حوادث و اتفاقات همگی به زیان مواضع جناح مغلوب در انتخابات دوم خرداد و در جهت تخفیف موقعیت آنها عمل کرد و لذا می‌بایست موجبات تذکر و هوشیاری اصحاب قیام‌مدار مردم را فراهم و ایشان را متوجه کرده باشد که تنها در دست داشتن تمام مراکز و ابزارهای قدرت همچون صدا و سیما، نیروهای مسلح، انتظامی، قوه قضاییه و بنیادهای اقتصادی کافی نیست تا یک گروه یا طبقه اجتماعی، مرتباً نفوذ و اعتبار و اقتدارش در جامعه بالا برود. چرا که اقتدار و پذیرش شخصیتها و گروههای جامعه در میان مردم با قبضه ابزارها و مراکز قدرت رابطه معکوس دارد و محبوبیت آن وابسته به میزان جلب اعتماد مردمان و کفایت در اجرای تکالیف محوله می‌باشد نه تسلط بر ابزارها و مراکز قدرت. متفکران این جناح می‌بایست تاکنون این حقیقت را دریافته باشند که نمی‌شود مستقیم و غیرمستقیم به مردم اعلام کرد که شما از زمره مهجوران و صفارید و نیاز به قیام و سرپرست دارید تا زیست اجتماعی شما را طراحی و راهبری کند و در عین حال این گروه مورد اعتماد و تعلق خاطر مردم هم قرار بگیرد. علایم و نشانه‌هایی مشاهده شده است که اندیشه انحصارطلبی و قیام‌مداری، در میان این

جناح رو به ضعف نهاده و دست کم افراد و گروههایی به عقب‌نشینی از چنین مواضعی پرداخته‌اند. از این رو موقعیت جناح غالب در قدرت فعلی و مغلوب در انتخابات، آن چنان که یکی دو نشریه وابسته یا برنامه‌ریز آنها حکایت می‌نمایند، نیست. آنها امروز از یکپارچگی کامل و اعتماد و اقتدار درازمدت خود آن سان که قبل از انتخابات دوم خرداد نشان می‌دادند، سخن نمی‌گویند. بنابراین می‌توان پیش‌بینی کرد که این جناح، به دنبال همین تحولات در درون و برون خود، به واقعگرایی و تسلیم به حقایق جامعه، روی کنند، و تمایلات تهاجمی‌شان را مهار نمایند. آن نگرانیها که از ماه سوم این سال آغاز شد، جای خود را دارد زیرا حوادث مذکور نشان داد که آن جناح مغلوب در انتخابات که همه ابزارهای قدرت را در قبضه دارد، قصد دارد با استفاده از این ابزارها، آثار انتخابات دوم خرداد را زایل و خنثی سازد. در این حوادث یادشده جناح مورد بحث در استفاده از ابزارهای قدرت ره افراط هم پیموده است. در واقع شمشیر خود را بالا برده تا با شدت بر سر رقیب و طرف مقابل خود بکوبد. ولیکن همان شمشیر بالا رفته، توانایی پایین آمدن را نیافته است.

هجومهای دیگری با نقش و اهمیتی کمتر نسبت به حوادث فوق نیز در ماههای اخیر صورت گرفته است. همچون بازداشت یکی از رهبران احزاب متنفذ یا محاکمه یکی دیگر از نامداران گروههای سیاسی - دینی معترض و سرانجام محاکمه این نشریه و مدیرمسئول آن. همه اینها مظاهر هجوم جناح انحصار به قصد خرد کردن و نابودی طرفداران گشایش فضا بوده و هست. ولی شاهد بودیم که در فرود آمدن شمشیر افراشته و اعمال ضربه کاری و نابودکننده تردیدی به وجود آمد و لذا با آن شدت و حدت به هدف اصابت نکرد و علت این امر را ما، تنها در پیدایش تردید و تزلزل در جناح واجد قدرت در ادامه روشهای گذشته تلقی می‌کنیم. پس می‌توانیم امیدوار باشیم (این امید صرفاً ذهنی و تخیلی نیست، بلکه زمینه‌های عینی دارد که طی مدت نه ماه از این سال پشت سر هم و مستمراً خود را نشان داده است) که از منظر نیروهای ضدگشایش فضا یا انحصارطلب نیز، به هر حال و خواه و ناخواه، فضا دارد به سوی گشایش و استقرار مجدد روابط منطقی ملت با دولت و پیدایش زمینه‌های آشتی و مسالمت پیش می‌رود. یعنی به رغم همه تبلیغات شفاهی و کتبی جناحهای راست‌گرای افراطی فضا دارد به سوی باز شدن پیش می‌رود و این یک بیلان مثبت از سال در حال اتمام می‌باشد، و روزنه‌هایی امیدآفرین برای سال آینده را در خاطره‌ها و اذهان می‌گشاید. اما همان جناح نیز از حادثه دوم خرداد باید بسیار شاکر باشد که با ایجاد مانعی قوی و قدرتمند در برابر انحصارطلبی برخی از نخبگان آن، مانع فرورفتن آن جناح در جباریت و مظالم و گناهان جدید شد.

رئیس‌جمهور منتخب ملت

در سال جاری، برای جناح غالب در انتخابات و شخص آقای رئیس‌جمهور پیروزی در انتخابات دوم

خرداد آخرین گود پیروزی ایشان بر رقیب نبود. حوادث سال جاری و مذکور در فوق، یک به یک میدانی برای اقبال بیشتر مردم و کسب و جاهت قوه مجریه و ریاست آن و امید و اعتقاد مردم به توفیق و پیشرفت این دولت گردید. کنفرانس سران اسلامی باب دوستی بسیاری از کشورها را که به هر دلیل طی سالهای بعد از انقلاب بسته شده بود، گشود و به کشور ما جایگاهی در خور شأن تاریخی و ملی اش بخشید. شأنی که به نظر ما ناشی از احترام است نه ترس و نیاز. و از طرف دیگر توفیقات کشور و دولت ما در کنفرانس سران اسلامی راهگشایی‌هایی در فضای جهانی و روابط سایر دول و ملل نیز داشته و خواهد داشت. مردم، توفیقات در این کنفرانس را به شخص رئیس‌جمهور و دیپلماسی آن نسبت می‌دهند. تمام موارد یادشده در سطور بالا که موجب شکست یا کاهش موقعیت جناح سرکوب گردید، متقابلاً موجب احترام و اقتدار جناح دولت قانونی و منتخب شد. به لحاظ مواضع، و رفتار سیاسی - اجتماعی، شخص ریاست‌جمهور چنان بوده است که اعتقاد و احترام به وی در میان مردم نسبت به دوم خرداد کاهش نیافته بلکه بالاتر هم رفته است.

بنابراین، از نظر دستیابی ملت به یک رئیس‌دولت و قوه مجریه خودی و برخوردار از وسعت مشرب ضروری برای یک حکومت خدمتگزار مردم و انقلاب و اسلام هم می‌توان گفت که سال جاری سالی مثبت و واجد برکاتی بوده است.

شخص رئیس‌جمهور و همکاران ایشان نسبت به بخشی از وعده‌هایی که به ملت داده بودند - که بیشتر جنبه فرهنگی و سیاسی داشته است - تاکنون وفادار مانده و اگر توفیق زیادی در مقابله با بی‌قانونی‌ها و انحصارطلبی‌ها نداشته‌اند، در نظر مردم، معلول فشار و تهاجم و تجاسر جناح مقابل است تا ضعف اِرادَةُ دولت. به همین دلیل، مردم و صاحب‌نظران را عقیده بر آن است که در زمینه‌های مورد علاقه شخص رئیس‌جمهور، دولت فعال است و به پیشرفتهایی هم نائل شده است. اما نسبت به مسائل اقتصادی و معاش، چنین به نظر می‌رسد که دولت امور اقتصادی را وانهاده است که به همان روال ۸ سال گذشته پیش برود. کمترین چیزی که درباره روند اقتصادی ۸ سال گذشته می‌توان گفت این که اگر در این روند افق مثبت و روشنی قابل تصور بود و معجزه‌ای می‌بایست از آن سر می‌زد، باید آثاری از آن در طی همین سالهای اخیر بروز کرده باشد. غیر از اجرای طرحهای توسعه بخش دولتی، علایم توسعه پایدار و درازمدت در فعالیت اقتصادی و مولد جامعه، بسیار کم و ناچیز مشاهده می‌شود و در مقابل میزان تورم و هزینه زندگی برای مردم به طور فزاینده‌ای غیرقابل تحمل گشته است. همچنین کاهش و بلکه نبود سرمایه‌گذاری تولیدی و ایجاد اشتغال تولیدی و حتی جذب سرمایه خارجی که مطلوب جناح راست بود نه همه ملت و....

در جریان رسیدگی به بودجه، اعمال اثرهای ضددولتی از جمله افزایش بی‌رویه بودجه نهادهای

مخالف دولت و قوه مجریه در کمیسیونها صورت گرفت. این، عملی خلاف مقررات رسیدگی به بودجه دولت در مجلس بوده است. افزایش مبلغی حدود ۱۲۶۰ میلیارد ریال به نهادهای دولتی یا خصوصی ولی مخالف دولت آقای خاتمی، از کارهای بی سابقه در نظام پارلمانی و از مظاهر لجاجت با قوه مجریه بود. اما همین کار ایشان، به رغم دعاوی مجلس، در خارج از مجلس، در میان تمام طبقات مردم به عنوان عمل ضد دولت تلقی شده است. با تمام تبلیغات و تلاشهای خلاف قانونی، در کوبیدن و انتقام گرفتن از شهرداری تهران، مقبولیت شهرداری و شهرداران در نزد قریب به اتفاق شهروندان تهرانی و همه کشور، کاهش نیافت، بلکه از اعتبار عاملان قضایی این داستان در نزد مردم بسیار کاسته شد.

این اقدامات سیاسی به نفوذ و اعتبار و اقتدار جناح مزبور در میان مردم هیچ نیفزود، بلکه برعکس، موقعیت و شأن آن را نیز بسیار کاهش داد.

از انتخابات دوره پنجم مجلس طلبه این روند آشکار بود. اگر جناح معروف به راست سنتی به واکنشهای مردم جامعه، از طریق آراشان اعتنا می کرد، از همان سال ۷۴ و آغاز سال ۷۵ می بایستی پی به موقعیت و جایگاه خود در جامعه می برد. البته عناصر وابسته به این جناح همه یک دست نبوده و نیستند. عده ای بیشتر واقفگرا و تسلیم حقیقت هستند، و عده ای دیگر، بیشتر اراده گرا و در اندیشه پیشبرد امور بر اساس ادراکات خودشان می باشند. دسته اخیر از حوادث کوچک و بزرگ اجتماعی - تاریخی هیچ وقت درس و عبرتی نمی گیرند، و در واقع جهان خارج روی ذهن و بینش و عملکردشان تأثیری ندارد. اینان همه این جمود و تعصب را به اصولگرایی خود نسبت می دهند. در حالی که در فرهنگ اسلامی - قرآنی حوادث و بازتابهای جهان عینی و خارجی نسبت به اعمال و افکار و رفتار اجتماعی ما، همگی آیات خدا یا مظاهر و جلوه هایی از مشیت پروردگار شناخته می شوند. پیامبر گرامی اسلام نیز، این موقعیتها و واکنشهای دنیای خارج از ذهن ما را نسیمها و نفخاتی نامیده اند که از جانب پروردگاری رسد. اگر کسانی خود را در معرض این نفخات قرار دهند، برنده و فایز می شوند. ولی دسته اخیر، از جناح حاکمه، نسبت به این گونه آیات و نفخات عایق هستند. و این ناشی از آن است که خود را با خواست و اراده خدا و رسول خدا یکی می پندارند و خود را در واقع نمایندگان و سخنگویان انحصاری حق و حقیقت می دانند و بقیه مردمان را فاقد حقانیت، فاسد، غرب زده و پایگاه تهاجم فرهنگی غرب می شناسند. پس طبیعی است که حوادث خارج از ذهن یعنی واکنش همان مفسدان، آن چنان هم بر ایشان اثری نداشته باشد. بجز آنکه در برابر این گونه حوادث محافل خود را تنگتر و فشرده تر کنند. در کمین بنشینند که به موقع ضربه کاری و نهایی را بر حریف خود وارد آورند.

اما آن دسته از حاکمان که نسبت به حوادث و آیات خدا، عنایتی دارند و خود را در معرض نسیمهای پروردگارشان قرار می دهند، در پی اصلاح مشی و رفتار خود می باشند. امروزه آثار و جریاناتی حاکی از

این است که این دسته از حاکمان، تغییر در مواضع خود را جستجو می‌نمایند و اندیشه تفاهم و کار دسته جمعی یا الگویی از جامعه مدنی را در دستور کار خود قرار داده‌اند.

پس جناح انحصار، دست کم در اندیشه و احساس خودشان باید این حقیقت را درک کرده و به آن معتقد شده باشند که جایگاه و پایگاهشان در میان جامعه ایرانی، بیش از چند درصد نیست، و در برابر حوادث اتفاقیه در سال جاری دریافته باشند که از راه اعمال جبر و قهر، راهی به سلامت و نجات جمهوری اسلامی از انحراف نیست. در حقیقت راه بسته است و حتی کسی از درون حاکمیت نیز با آنها همراه نیست. پس بهتر آن است که برای پرهیز از فرورفتن بیشتر در جباریت (حکومت انحصار و اجبار) و گناهان بیشتر، آنان نیز سر آشتی گیرند و دل به روند جریان مسالمت و گفتگو بسپارند که از مواعید قطعی رئیس‌جمهور بوده است و حکایت از تشنگی جامعه ما برای چنین فضایی می‌نماید. همچنین دست از نیشها و طعنه‌های ناحق در حق غیرخود بشویند و اندکی به محصول کار و خط خود بیندیشند که در این چند ساله بجز قبضه کردن ابزارهای قدرت و ایجاد تفرقه و راندن جناحها و مردمان به سوی خصومت بسیار با انقلاب، اسلام، وطن، و حتی خودشان نتیجه و محصولی نداشته است.

براستی اگر به چنین اندیشه‌هایی در میان اصحاب دعوی سیاسی در این کشور پرداخته شود، می‌توانیم نتیجه بگیریم که سال جاری (۱۳۷۶ شمسی) دارای بیلانی مثبت بوده و حقیقتاً متضمن آثار خیر و برکاتی برای این ملت ستمدیده و انقلاب دوران سازش بوده است.

اما جناح غالب در انتخابات که مواضع و عقاید ابراز شده آقای رئیس‌جمهور، جنبه نمادینی از عقاید و افکار و گرایشهای آنها، معرفی شده است، خود در برابر وعده‌هایی که به ملت داده‌اند، متعهدند.

توسعه سیاسی قبل از توسعه اقتصادی

ما در مورد حق و ناحق بودن این نظر حرفی نمی‌زنیم. زیرا که تحولات اجتماعی، به خصوص توسعه اجتماعی، امری نیست که خط‌کشی شده و فصل‌بندی شده باشد، یا در یک گوشه از جامعه توسعه سیاسی و در جای دیگرش توسعه اقتصادی مستقل از هم و بدون تأثیر و تعامل بر یکدیگر صورت گیرد و هدفهایشان تحقق خارجی بیابد تا ما مجبور باشیم این یا آن یک را به عنوان مقدم انتخاب نماییم. جامعه انسانی یک کل فراگیر است که سیاست و اقتصاد، معنویت و مادیت، روح و جسم، در درون آن با هم‌اند. هرکدام تجلی یک واقعیت هستند و آن واقعیت جریان احیا یا زنده و پویا شدن جامعه است. اگر زندگی به معنای اجتماعی آن در میان جماعتی آمد، تحرک و فعالیت و پویایی هم آغاز می‌شود. تحرک و پویایی رشد و توسعه مادی و فرهنگی می‌آورد و اینها به نوبه خود، جامعه را بیشتر تحریک و به جنب و جوش و رونق سوق می‌دهند.

از آنجا که ریاست جمهوری، با چند وعده مشخص در جامعه سیاسی وارد شده و اعلام حضور کردند و مردم نیز ایشان را با آن مواعید شناختند و برگزیدند، چشم و هوششان به دنبال تحقق آن مواعید است. نتایج انتخابات نشان داد که مردم ایران به طور بسیار مشتاقانه و عطشناک منتظر همان مواعید می‌باشند. در واقع سیمای جناب رئیس‌جمهور منتخب خود را با همان مواعید و انبساط خاطر حاصل از آن ترسیم کرده‌اند. بنابراین آنچه در ذیل می‌آید، هرگز به آن نیت نیست که بر روند توسعه سیاسی منظور ایشان یا اجزا و عناصر متشکله این چنین توسعه‌ای، چون میل جامعه به سوی تکثرگرایی، گفتگو، مسالمت، جامعه مدنی و... خدشه یا خللی وارد سازیم. منظور از طرح این مطلب این است که:

اولاً ما پیدایش و حضور آقای رئیس‌جمهور و پیروزی بی‌سابقه ایشان در دوم خرداد این سال و حوادث بعدی را جزئی از دستاوردها یا محصولات میمون و مبارک این سال تلقی می‌کنیم.

ثانیاً، این درست است که مردم ایران به علت تشنگی مفرط این چندساله پس از انقلاب نسبت به آزادی و حاکمیت قانون و مشارکت و حضور همگانی در اداره کشور و مساوات مردمان و شهروندان در برابر قوانین، بیشتر شور و هیجان خود را نسبت به ایشان، در همین زمینه‌ها و به طور کلی توسعه سیاسی نشان داده‌اند، ولیکن اگر این حقیقت بر همگان آشکار نباشد، بر اهل نظر و تحقیقات اجتماعی - اقتصادی، مسلم است که توسعه اقتصادی، همچون اسکلتی کل بدنه اجتماع را نگهبانی می‌کند و چون ظرفی حاوی عناصر و عوامل مولد محتوای جامعه را که در توسعه سیاسی و امنیت و عدالت تجلی می‌یابند، در خود جای می‌دهد. پس ضامن بقا و استمرار توسعه سیاسی، همانا توسعه اقتصادی - اجتماعی است.

ثالثاً، جناب ریاست‌جمهوری در مواعید خودشان، مفاهیمی همچون توسعه درون‌زا، نگاه به داخل، ایجاد کار و اشتغال مولد، و توسعه سرمایه‌گذاریهای تولیدی، و بسط عدالت اجتماعی را در برنامه‌های خود گنجانده و مردم را بدانها نوید داده‌اند. البته هنوز زود است که در این مورد، تذکری داده شود یا نگرانی‌ای ابراز گردد، زیرا که هنوز یک سال از حکومت ایشان نگذشته است. اما به نظر برخی از ناظران به حقایق محتوایی و باطنی جامعه چنین نگرانی‌هایی وجود دارد که مبادا به خاطر عشق به توسعه سیاسی تحرک و پویایی اقتصادی و اجتماعی را فراموش کرده با درجه دوم اهمیت فرار دهیم و توسعه سیاسی را از پشتوانه یا اسکلت‌بندی مادی - اقتصادی آن خالی کنیم. در این صورت، با توسعه سیاسی فقط دلخوشی جماعتی از گویندگان و نویسندگان و به طور کلی روشنفکران و نخبگان فرهنگی و سیاسی را فراهم کرده‌ایم و اکثریتی از توده‌های جامعه را به حال و روزگار معاشی و مادی خود واگذارده‌ایم. در حالی که اندیشیدن و چاره نمودن امور مادی و معاشی مردمان، به خصوص اکثریت مردمان جامعه، خود عین معنویت و آخرت‌گرایی است و در واقع از تکالیف نخبگان فرهنگی - سیاسی است. مردمی که اهل

اندیشیدن به امور جامعه نباشند، بعید به نظر می‌رسد که بتوانند مدارج مدنیت (جامعه مدنی) را طی کنند.

رفتار مجلس در جریان رسیدگی به بودجه سال ۷۷ این بود که بودجه چهار دستگانه را که پایگاه سیاسی و اداری همان جماعت انحصار طلب است، بدون اعتنا به اصل توسعه متوازن که از وعده‌های آقای رئیس‌جمهور به مردم بوده و هست، بالا برد بدون آنکه دولت متعرض آن شود که این افزایش بودجه در کجای برنامه‌های کلان یا خرد یا سیاستهای اداری یا اجرایی دولت جای دارد که با آن نسبت بی‌سابقه افزایش می‌یابد و با تصویب تبصره‌ای دایر بر تثبیت قیمت کالاها و خدمات در سطح آغاز برنامه دوم به کلی دست دولت را از هر فعل و انفعال اداری - اقتصادی می‌بندد. بعید نیست که این مسئله معطوف به اغراض سیاسی بوده باشد تا دولت در زمینه تأمین معاش و خوراک مردمان ناتوان و شکست‌خورده شود و از این طریق حمایت توده‌ای خود را از دست بدهد. معذک مشاهده می‌شود که دولت و نمایندگان آن، در مجلس نسبت به این تغییرات و آثار تورمی و مشکل‌آفرین آن برای دولت موضعی نگرفتند و حتی تذکری ندادند. حتی آقای رئیس سازمان برنامه و بودجه، تغییرات تحمیلی مجلس را در بودجه، بسیار خوب و لازم تلقی کردند. در حالی که طبق اصولی از قانون اساسی، اگر مجلس هزینه‌های یک دستگانه را بالا ببرد یا هزینه‌های جدیدی را بر عهده دولت بگذارد، می‌بایست منابع مالی و درآمدی آن را نیز برای دولت تأمین و تدارک نماید. از نظر اقتصادی هم همین منابع درآمدی جدید می‌بایست خود از آثار تورمی خالی باشند. هزینه صدا و سیما با آن ریخت‌وپاشها و نرخهای عجیب و غیر معمول در دستمزدها و کارمزدها هرگز از آثار تورمی شدید خالی نیست و نخواهد بود. وانگهی برنامه‌های تبلیغاتی و فرهنگی صدا و سیما با برنامه‌های دولت منتخب و آقای رئیس‌جمهور، هماهنگی و تفاهمی ندارد. در نتیجه معلوم نیست کسر بودجه‌های حاصل از این افزایشها در شرایط تنگنا و بحران قیمت نفت بر سر دولت و قوه مجریه چه خواهد آورد. بهانه مجلس در این مورد این است که دولت مجبور و متعهد به اجرای برنامه دوم است، و لذا نمی‌تواند تغییر و تحول بنیادی در سیاستهای اقتصادی ایجاد نماید. ولی این مغالطه را باید با افزایش بودجه نهادهای مورد علاقه مجلس و از جمله بودجه خود مجلس، بر خلاف تمام برنامه‌های مصوب اول و دوم دولت مقایسه کرد. مجلس در آنجا که مورد تمایل خودش است به برنامه پایبند نیست، ولی در مورد دولت به منظور بستن دست آن از هرگونه تحرک و تحول، برای خروج از بن‌بستها لولوی برنامه را جلوی آن می‌نهد.

به هر حال صرف‌نظر از موضعگیری مجلس عدم تعرض و واکنش مناسب نسبت به این حوادث حکایت از بی‌اعتنایی و بی‌توجهی دولت و نمایندگان طرفدارش نسبت به امور اقتصادی و مالی می‌نماید.

رابعاً، به غیر از مسئله بودجه، سیاستهای اقتصادی خود دولت هم قابل دقت است. ما در نوشته‌های گذشته، در همین جا یا جاهای دیگر، این تذکر را بسیار داده‌ایم که تنها و تنها راه برون‌رفت از مسائل و مشکلات عدیده اجتماعی، اقتصادی و حتی سیاسی و فرهنگی کشور، جلوگیری از کشور به سوی یک نظام صنعتی مولد، مبتنی بر سعی و تلاش مردم و به کار بردن سرمایه‌ها و اندوخته‌های مردم است. تمام فعالیت‌های دیگر اقتصادی نسبت به این امر جنبه فرعی دارد و مقدمه‌ای ضروری است. مسئله عدالت اجتماعی و تأمین حداقل معاش و رفاه برای همه شهروندان جز از طریق توسعه اقتصادی و سرمایه‌گذاری تولیدی و ایجاد اشتغال تولیدی محال است. بنابراین تشویق و رفع تمام موانع راه سرمایه‌گذاری صنعتی، امروزه باید سرلوحه تمام همتها، و تلاشها و اندیشه‌ها و مشاوره‌های دولت باشد. ما نه فقط آثاری از این تلاش و همت نمی‌بینیم، بلکه برعکس، تمام سیاستهای ضدصنعتی، و فشار بر سرمایه‌گذاری صنعتی را که از دولت سابق به ارث رسیده است، در این دولت نیز شاهد هستیم. از آن جمله است تحمیل بازپرداخت بدهیهای عظیم و بی‌حساب و کتاب خارجی، ناشی از بی‌بند و باری تجارت خارجی در سالهای ۶۸ و ۶۹ و ۷۰، بر صنعت و به خصوص صنایع و طرحهای در حال اجرا یا تازه اجرا شده صنعتی که به صورت مانع و رادع عظیم سرمایه‌گذاری صنعتی درآمده است. و دیگر رشد کیفی و کمی بخش دلالی و تجارت و معافیت اجباری آن از هرگونه مالیات یا عوارض شهرداری و سایر کشور، که در نتیجه تجارت را راحت و سهل و پرسود، و صنعت را مشکل، ناشدنی، کم‌سود و پردردسر می‌نماید و این یعنی خصومت و دشمنی با صنعتی شدن و تحمیل اجباری همه اینها به اضافه توقعات و باج ستانی‌های تمام نهادهای قانونی و غیرقانونی از بخش صنعت، این خصومت را مضاغف می‌کند.

این راقم در مورد قوه مجریه یا جناح غالب در انتخابات دوم خرداد، به عرض می‌رساند که اگر این دولت نخواهد نسبت به صنعت به طور خاص و سیاستهای اقتصادی به طور عام، با کیفیتی که مطابق وعده‌های انتخاباتی ایشان باشد، برخورد نماید، در صورت توفیق در اجرای وعده‌های دیگر (سیاسی و فرهنگی)، این توفیق موقتی و بی‌بازده، از نظر رفاه و سعادت و استقلال مردم و حفاظت از رضایت و تمایل عمومی مردم نسبت به آقای رئیس‌جمهور خواهد بود.

لذا در مقام یازنگری سال جاری و کسب رهنمودهایی برای سال آینده معروض می‌دارد که سال جاری به رغم توفیق و پیروزیها و پیشرفتهای امیدبخش در صحنه سیاسی و فرهنگی به لحاظ اقتصادی و استقلال کشور و رفاه اقتصادی مردم سال موفقی نبوده است. نکات مورد تذکر در فوق، نه تنها می‌بایست محور فعالیت اقتصادی دولت که سرلوحه همه فعالیت‌هایش باشد. به نحوی که اقتصاد مقدم بر سیاست و فرهنگ شود، در غیر این صورت تمام مواعید و پیشرفتهای سیاسی و فرهنگی، به فرض توفیق در برابر تمام موانع و مشکلات موجود، امری موقت و لرزان خواهد بود و حمایت توده‌های دولت نیز دیر یا زود

از دست می‌رود.

نیروهای خارج یا معارض حاکمیت

حادثه دوم خرداد، برای این نیروها نیز حاوی و حامل پیامی بود. در شماره ۳۴ این نشریه ضمن تفسیر و تحلیل حادثه دوم خرداد این راقم بر این نظر بود که آن انتخابات برای نیروهای معارض حاکمیت یا منتقدان آن، نیز واجد پیامی بوده است و آن اینکه اکثریت قاطع ملت ایران، برخورد اصلاحی و قانونی با حاکمیت را می‌پذیرند. از این رو نیروهای خارج از حاکمیت اعم از منتقد، مخالف، معارض و برانداز نمی‌توانند خارج از رأی و اراده عمومی مردم خطی سیاسی را انتخاب نمایند و در صورتی که چنین کنند مورد حمایت توده‌ای قرار نخواهند گرفت.

بدین ترتیب می‌توان ادعا کرد که مردم با رأی خود در دوم خرداد، رهنمودی به تمام نیروهای سیاسی مخالف و معارض دادند؛ اینک این نیروهای درون و بیرون حاکمیت هستند که باید به سبک و سیاق جامعه مدنی عمل نمایند تا از ثمرات و پیامدهای آن نیز که جامعه امن و آرام است برخوردار شوند.

پی‌نوشت

۱. سوره انفال آیه ۳۳، خداوند، این امت را در حالی که تو در آن هستی عذاب نمی‌کند و نیز آنها را در حالی که اهل استغفارند یعنی مستمراً خود را نقد و اصلاح می‌نمایند عذاب نمی‌کند.